

خط ایست

پدر! مریخش

«شیرین» طعم تلخ زندگی را در دست چند ماه بعد از عروس شدن تجربه کرده بود. ای کاش فریب نخورده بود. ای کاش به خواسته پدر و مادر گوش داده و از عشق گذشته بود. قطرات اشک را از روی گونه هایش پاک کرد. اشک هایی که از سر سادگی و ندانم کاری می ریخت. کتاب هایش را در دستانش جا به جا کرد. خیلی ها او به چشم حسرت نگاه می کردند. برای یک دختر کم نبود که دانشجوی پزشکی در دانشگاه باشد و از همه هم جلوتر باشد. خودش خوب می دانست خیلی ها حسرت دارند نمرات شان برای یک ترم هم که شده از او بیشتر باشد، ولی مگر شیرین می گذاشت. او باید از همه جلوتر می زد. او باید از همه موفق تر می شد، چون می توانست. شیرین به طرف دانشکده در حال قدم زدن بود که نگاهی به تاریخ افتاد. درست دوسال بود که این پسر سایه به سایه در تعقیب اش بود. از بچه ها شنیده بود که تاریخ سال ششمی است. نگاه تاریخ با همه نگاه ها فرق داشت. همیشه سعی می کرد از کنار تاریخ عبور کند. همیشه سعی می کرد به این نگاه ها خودش را بی اعتنا نشان دهد. این بار هم باید همین طور عمل می کرد. این طور تاریخ کشش بیشتری به او پیدا می کرد. سلام! نگاهی را از زمین به تاریخ انداخت. این اولین باری بود که تاریخ با او حرف می زد. صدای قشنگ تاریخ تا انتهای قلبش رخنه کرده بود. تاریخ او را دوست داشت، خودش خوب می دانست که به تاریخ وابسته شده است. درست شش ماه بود که هر روز و شیش را به امید دیدن تاریخ و حرف زدن با او می گذراند بالاخره امتحانات ترم هشت تمام شد و تاریخ و مادرش با یک دسته گل به خانه شان آمده بودند. شیرین با دیدن مخالفت پدر و مادر، در اتاقش نشسته بود. انگار برای رسیدن به تاریخ قهر کرده و اعتصاب غذا! بهترین راه بود. درست یک هفته بعد شیرین بر پدر و مادرش و خواستگاری آشنا که از کودکی با او بزرگ شده بود، پیروز شده بود. شیرین و تاریخ پیروزی عشق شان را طبق سنت در یک رستوران جشن گرفته بودند. سه ماه بعد بود که شیرین در خانه کوچک، ام زیبا ی تاریخ در کنار او زندگی را آغاز کرده بود. شیرین از دانشگاه به خانه برگشت. درست اولین ماه از دواج شان بود. چند شاخه گل سرخ را در گلدان آشپز خانه گذاشت. امروز طبق برنامه تاریخ باید کشیک باشد. با خودش فکر کرد یک ساعت استراحت کنم، بعد برای شام تدارک ببینم. به طرف اتاق خواب رفت، با دیدن تاریخ که روی تخت خوابیده بود، یکه خورد. تاریخ چی شده، مگه نباید بیمارستان می رفتی؟ تاریخ با ناراحتی چشم هایش را باز کرد. آه باز بخوابم! این دومین بار بود که تاریخ با او این طور حرف می زد. از آن شب به بعد تاریخ به کلی تغییر کرده بود. انگار نه انگار که شیرین را دوست دارد. «شیرین» حس می کرد اگر در خانه در کنار تاریخ نباشد، برای هر دوی آنان بهتر است. به اتاق مطالعه رفت. پشت میز نشست. تاریخ در خواب بود. بی حوصله نگاهی به کت تاریخ افتاد که روی صندلی ها شده بود. آن را برداشت. از به هم ریختگی اتاق عصبی می شد. برای یک لحظه دستش را در جیب کت تاریخ کرد. با دیدن پاکت قرص یکه خورد. این قرص ها برای فشارهای بالای روانی بود. یعنی چه کسی این قرص ها را می خورد یک لحظه احساس دلشوره کرد سعی می کرد به خودش دلداری دهد. حتما تاریخ آن را برای کسی خریده بود. حتما... تاریخ از چند روز بعد آن قدر بی حوصله بود که حتی حوصله جواب دادن به سلام زنش را نداشت یک بار در مقابل اعتراض شیرین، ظرف میوه را به طرف او پرت کرده بود، یک بار دیگر پرده ها را پاره کرده بود و... شیرین احساس دلشوره می کرد. باید می فهمید چه بلایی سر شوهرش آمده است. خوب می دانست شوهرش درس و فعالیت های علمی اش را کنار گذاشته است. با خودش فکر کرد نکنند، زیر سرش بلند شده باشد، نکند درگیر باندی شده باشد، نکنند... عینک دودی را روی صورتش جا به جا کرد، خب این طور تاریخ نمی توانست او را بشناسد. این طور تاریخ... با تعجب متوجه شد که تاریخ در مقابل یک ساختمان خودرو را متوقف کرد. از راننده تا کسی خواست کمی جلوتر نگه دارد و از آینه، تاریخ را کنترل کند. تاریخ وارد یک مطب شد و بعد از نیم ساعت بیرون رفت. شیرین خودش را به پای میز منشی رساند. من دانشجو هستم و برای یک کار تحقیقاتی می خواهم با دکتر حرف بزنم. جلوی میز دکتر نشست. آقای دکتر من شیرین زن تاریخ هستم. شوهرم چه مشکلی دارد؟ نگاه دلسوزانه دکتر وی را متوقف شده بود. دخترم شوهرت از هشت سال پیش تحت نظر من است. او دچار یک بیماری شدید روانی است تو باید بدانی که هر چند ماه یک بار این بیماری به شدت بروز می کند و بعد با دارو ما و آزار می کنیم. شیرین به آرامش بعد از توفان فکر کرد. چرا به من ننگتید پسران بیمار است؟ پاسخ مادر شوهر در میان گریه های شیرین گم شده بود. دخترم فکر می کردم اگر زن بگیرد خوب می شود. شیرین خوب می دانست که این بیماری روانی در مان قطعی ندارد تاریخ دوستش داشت یا نداشت دیگر مهم نبود، از این که همه دست به دست هم داده و او را فریب داده بودند، ناراحت بود. سرش را روی زانو ان پدر گذاشت و شروع به گریه کرد. پدر فریبم دادند، مریخش که به حرف هایت بی توجهی کردم.

زن جوانی که خانه اش را پاتوق مردان افیونی کرده بود یک باند سرقت تشکیل داد.

اعضای این باند در نقش مسافر و مسافر کش دست به سرقت از طعمه هایشان می زدند. اواسط سال گذشته بود که مردی با چهره ای آشفتنه به اداره پلیس رفت و از گرفتار شدن در دام زن و مردان خشنی که او را هدف زورگیری مسافر کشی خود قرار داده بودند خبر داد.

ماموران در تحقیقات ابتدایی پی بردند که مرد جوان به عنوان مسافر سوار بر خودروی پژویی شده که سه مرد و یک زن سوار بر آن بودند که پس از دقایقی دو مرد جوان که در صندلی عقب نشسته بودند با تهدید چاقو اقدام به زورگیری و سرقت پول و گوشی موبایل طعمه شان کرده اند.

تجسس ها نشان از آن داشت که دزدان با تهدید چاقو رمز عابر بانک طعمه شان را گرفته و حساب بانکی اش را ریز خالی کرده اند.

تحقیقات پلیسی

ردیابی های پلیسی ادامه داشت و ماموران پی بردند طعمه های دیگری به این شیوه هدف زورگیری های خشن این باند قرار گرفته اند که در ادامه الیوم مجرمان سابقه دار برای ردیابی پلیسی پیش روی طعمه های دزدان قرار گرفت.

در این مرحله تصویر یکی از دزدان از سوی چند شاکی پرونده شناسایی شد و همین کافی بود تا ماموران کاوش های پلیسی را برای دستگیری سهیل ۳۴ ساله آغاز کنند.

تجسس ها ادامه داشت تا این که رد خانه سهیل زده شد و ماموران در عملیاتی غافلگیرانه موفق به دستگیری این سارق سابقه دار شدند.

رئیس باند کیست؟

سهیل ابتدا خود را بیگناه می دانست اما وقتی از سوی طعمه هایشان هدف شناسایی قرار گرفت به ناچار لب به سخن گشود و دیگر اعضای باند را که سرکردگی آن بر عهده یک زن جوان بود لو داد.

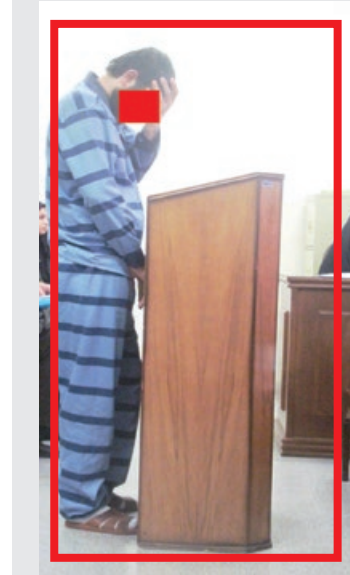
سهیل به ماموران گفت: نقشه سرقت را مرجان ۳۱ ساله طراحی کرد من به واسطه سیروس با مرجان و دیگر اعضای باند آشنا شدم و همگی در نقش مسافر و مسافر کش سوار بر خودروی پژوی شدیم و وقتی طعمه مان را سوار خودرو می کردیم با تهدید چاقو

دفاعیات مرد دوزنه در جنایت هولناک

مردی دوزنه که همسر دوش را به خاطر اصرار بر طلاق با ضربات چاقو به قتل رساند دیروز پای مهر محاکمه ایستاد و از خود دفاع کرد. بیست و پنجم آبان سال ۹۶ به ماموران کلانتری ۱۲۷ نارمک خبر رسید یک مرد ۴۵ ساله به نام اصغر همسر دوش را با ضربات چاقو در خانه شان واقع در خیابان آیت تهران کشته است. ماموران بلافاصله رفسپار قتلگاه و با مردی آشفته که چاقو در دست داشت مقابل خانه شان رو به رو شدند. این مرد جنایتکار با دیدن پلیس لب به اعتراف قتل همسرش گشود که همان جا بازداشت شد. جسد خونین شیما ۳۳ ساله که بررسی های میدانی متخصصان صحنه جرم نشان می داد با ضربات متعدد چاقو از پا در آمده است با دستور باز پرس جنایی تهران به پزشکی قانونی منتقل شد و پلیس به تحقیق از همسایه ها پرداخت. یکی از زنان همسایه به تیم تحقیق گفت: شیما همسر دوم اصغر بود. آن ها همیشه با هم درگیر بودند و بارها صدای داد و فریاد این زن و شوهر را شنیده بودم. خبر داشتیم شیما همسر دوم اصغر بود. او مدتی قبل از خانه وی قهر کرده به خانه پدرش رفته بود و قصد جدایی از اصغر را داشت. ما چند ساعت پیش فریادهای کمک خواهی زن جوان را شنیدیم و به در خانه آن ها رفتیم اما وقتی اصغر در را گشود که همسرش را کشته بود. او چاقو در دست مقابل در خانه اش ایستاد و از ما خواست تا با پلیس تماس بگیریم. به دنبال اظهارات همسایه ها اصغر تحت بازجویی قرار گرفت و به بازسازی صحنه جرم پرداخت.

در دادگاه

وی دیروز در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی زالی و با حضور یک قاضی مستشار پای میز محاکمه ایستاد. در ابتدای جلسه اولیای دم در جایگاه ویژه ایستادند و برای اصرار حکم قصاص خواستند. این در حالی بود که پسر بزرگ شیما که قبلا اعلام گذشت کرده بود در دادگاه حاضر نشد. سپس اصغر در جایگاه ویژه ایستاد و در دفاع از خودش گفت: شیما از بستگان دور ما بود. او قبلا از دواج کرده و صاحب



دو فرزند بود که شوهرش چند سال پیش فوت شد. او به تنهایی و با دو فرزندش زندگی می کرد که به خواستگاری او رفته بودند. شیما همسر دوم اصغر بود. آن ها همیشه با هم درگیر بودند و بارها صدای داد و فریاد این زن و شوهر را شنیده بودم. خبر داشتیم شیما همسر دوم اصغر بود. او مدتی قبل از خانه وی قهر کرده به خانه پدرش رفته بود و قصد جدایی از اصغر را داشت. ما چند ساعت پیش فریادهای کمک خواهی زن جوان را شنیدیم و به در خانه آن ها رفتیم اما وقتی اصغر در را گشود که همسرش را کشته بود. او چاقو در دست مقابل کارهای مربوط به طلاق را انجام داده و تا چند روز دیگر از من جدایی می شود. او می گفت چون دلنگ بچه ها شده به دیدن آن ها آمده است. همسرم بچه ها را دید اما هنگام بیرون رفتن از خانه با دیگر شروع به دعوا کرد و من که عصبانی شده بودم با چاقوی آشپزخانه هشت ضربه به او زدم. وی در حالی که سرش را پایین انداخته بود گفت: من از رفتارهای شیما خسته شده بودم. پر خاشگری های او مرا کلافه کرده بود. به همین دلیل وقتی فهمیدم کارهای مربوط به طلاق را انجام داده و قصد جدایی از من را دارد با او درگیر شدم و او را کشتم. اما حالا پشیمانم. بنا بر این گزارش، در پایان جلسه قضات وارد شور شدند تا رأی صادر کنند.

ریاست زن شیشه ای بر باند زورگیران خشن



دست به سرقت می زدیم و پس از خالی کردن حساب بانکی اش، وی را در خیابانی خلوت رها می کردیم. ماموران در یک قرار صوری با دیگر اعضای باند، موفق به دستگیری آن ها شدند و جالب این که مرجان خود را بیگناه می دانست و ادعا می کرد به اصرار شوهر صیغه ای اش به محل قرار ملاقات با سهیل آمده است و از ماجرای دزدی ها بی اطلاع است.

این ادعا در حالی بود که سهیل و دیگر اعضای باند مرجان را رئیس باند معرفی کردند و مشخص شد این زن سهم بیشتری از سرقت ها را به دست آورده است.

حکم دادگاه

پس از اعترافات اعضای این باند پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری ۲ تهران از جاع داده شد و مرجان و اعضای باندش پس از محاکمه در حضور طعمه هایشان هر کدام به ۵ سال زندان، ۷۴ ضربه شلاق و رد مال محکوم شدند.

این حکم بعد از اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان تهران رسیدگی شد و مورد تأیید قرار گرفت.

گفت و گویا مرجان

مرجان ۳۱ ساله که یک سارق سابقه دار است برای ابلاغ حکم و اجرای بخشی از آن به دادسرا احضار شد. او می گوید چاره ای جز وارد شدن در باند تبهکاران نداشته است و اگر طلاق نمی گرفت حالا یک مادر نمونه بود.

سابقه داری؟

بله، به خاطر مواد و سرقت به زندان رفتم.

اعتیاد داری؟

بله، شیشه می کشم.

از دواج کردی؟

از دواج کرده بودم اما چون با شوهرم اختلاف داشتم از او طلاق گرفتم.

شوهرت می دانست اعتیاد داری؟

نه، آن دوران معتاد نبودم پس از طلاق وقتی مجردی زندگی کردم شروع به مصرف مواد مخدر کردم.

چرا؟

تنها زندگی می کردم و زنان زیادی به خانه ام رفت و آمد داشتند که چند زن برای خوشگذرانی هایشان در خانه ام شروع به مصرف مواد مخدر کردند که به پیشنهاد آن ها شروع به کشیدن شیشه کردم و همین مسئله باعث شد تا مسیر زندگی ام تغییر کند.

سهیل را از کجا می شناسی؟

به خاطر خرید مواد با سهیل آشنا شدم و چون تنها بودم و او نیز از همسرش طلاق گرفته بود بیشتر اوقات در خانه من زندگی می کرد.

با خانواده ات در ارتباط هستی؟

پدرم سال هاست که فوت کرده است و بعد از این که از شوهرم طلاق گرفتم دیگر با آن ها کاری نداشتم و وقتی دیدم حمایت نمی کنند خودم دست به کار شدم.

دست به کار شدی یعنی دزدی کردی؟

بله، بعد از این که دستگیر شدم و زندان رفتم خانواده ام دیگر مرا طرد کردند و دیگر از آن ها اطلاعی ندارم.

چطور به فکر این سرقت ها افتادی؟

سهیل مدتی هزینه اعتیاد مرا می پرداخت اما وقتی به بی پولی رسیدیم این شیوه سرقت را طراحی کرد و ما سهیل خواستم تا چند نفر را برای اجرای نقشه مان وارد باند کند.

سهیل مخالفت نکرد؟

نه، آن قدر دوستم داشت که هر کاری که می گفتم به خاطر من انجام می داد.

دیگر اعضای باند مشکلی نداشتند تو سهیل زبانی بر می داری؟

من رئیس باند بودم و خانه من پاتوق مصرف موادشان شده بود به همین دلیل اعتراضی نمی کردند.

فکر نمی کردی دستگیری شوی؟

وقتی معتاد باشی و به پول مواد نیاز داشته باشی به هیچ چیزی فکر نمی کنی.

چرا وقتی دستگیر شدی خودت را بیگناه می دانستی؟

چون نمی خواستم به زندان بروم.

قصد نداری مواد را کنار بگذاری؟

قصد داشتم ولی وقتی اطرافیان همه اعتیاد دارند نمی توانستم ترک کنم، اما حالا که دستگیر شدم مواد را ترک می کنم و بعد از آزادی نیز خانه ام را تغییر می دهم تا دیگر دوستان افیونی ام به سراغم نیایند.

برنامه ای برای بعد از آزادی داری؟

قبلا در آرایشگاه کار می کردم و بعد از آزادی به خاطر این که دیگر مواد نمی کشم دوباره می توانم در آرایشگاه شروع به کار کنم. بنا بر این گزارش، متهمان برای تحقیقات بیشتر در اختیار پلیس قرار گرفته اند.

تحلیل کارشناس

زندگی در سایه تباهی

دکتر امان... قرائی مقدم

جامعه شناس و استاد دانشگاه

عوامل متعددی در بروز پدیده طلاق موثر است. از دواج اجباری، توقعات بی جا در زندگی، مسئله شهرنشینی، دوستان ناباب، تاثیر رسانه های بیگانه، برآورد نشده خواسته ها و امیال زوج ها، پدیده بیکاری و فقر از عوامل مهم و موثر در طلاق زوج ها به شمار می رود. در این میان برخی زنان مطلقه بعد از طلاق و جدایی نمی توانند به خانه پدری بازگردند و برای تامین استقلال زندگی شان به زندگی مجردی رو می آورند و به خاطر تنهایی و انزوا در خانه مجردی شان مرتکب رفتارهای نامتعارف اجتماعی می شوند.

خانه شان به پاتوق های مجردی تبدیل می شود. پدیده شوم طلاق در جامعه امروز سبب شدن زنان برای همیشه تجردگرایی را انتخاب کنند و شاید برای داشتن روابط با جنس مخالف مرتکب از دواج سفیدی با مردان متاهل وار در روابط موازی شوند که این مسئله بنیان خانواده را از هم می پاشد. مردان متاهلی که خلأ های عاطفی و روحی در زندگی مشترک با همسرشان دارند شیفته و جذب این زنان می شوند و اغلب زنان مطلقه که مجردی زندگی می کنند برای تامین هزینه های زندگی با مردان متاهل وار در رابطه می شوند تا بخشی از هزینه های شان تامین شود.

برخی از زنان مطلقه ای که مجردی زندگی می کنند آسیب های بی شماری را به جامعه تحمیل می کنند اغلب آن ها برای تامین هزینه های زندگی شان چون کسب درآمد ندارند و نمی توانند به خانه پدری بازگردند به اعتیاد، فساد و فحشا رو می آورند و این پدیده شوم در طبقه متوسط جامعه بیشتر مشاهده می شود. زنان مطلقه با وضع مالی مناسب رو به بالا اغلب به دلیل داشتن رفاه مالی و اقتصادی نیاز به پول ندارند و بیشتر بحث تفریحات نامناسب در بین آن ها رواج دارد.

همچنین زنانی که از قشر پایین جامعه هستند کمتر طلاق در بین آن ها مشاهده می شود زیرا هنوز به سنت ها و اصول خانوادگی پایبند هستند اما این پدیده بیشتر در قشر متوسط جامعه دیده می شود زیرا آن ها به خاطر سبک زندگی شان تمایل بیشتری به طلاق دارند.

زنان مطلقه ای که تحقیر و سرزنش در زندگی به آن ها تحمیل می شود و جزو دسته زنان مطلقه بی سرپرست و بی سرپناه هستند در خانه های مجردی مرتکب هر نوع جرم و بزه کاری می شوند. بنا بر این زندگی مجردی برای آن ها زندگی سیاه و تباه شده ای است که دوستان و اطرافیان خود را در این سیاهی نابودی می کنند.

جنایت در عشق ممنوعه به دختر عمه



و مدتی زندانی کند تا با گذر زمان جمال حاضر به جدایی شود.

پس چرا او را کشتی؟

وقتی مرد جوان سر قرار آمد، سه میلیون تومان به او دادم که پا به فرار گذاشت، بعد از آن عصبانی بودم و تصمیم گرفتم خودم نقشه را اجرا کنم.

چطور جمال را به قتل رساندی؟

وارد خانه شدم و با هم تلویزیون نگاه کردم که پس از ۱۰ دقیقه، با شالی که روی زمین بود به سمت جمال رفتم و او پشت او را خفه کردم.

چرا به صحنه قتل باز گشتی؟

فکر نمی کردم پلیس مرا دستگیر کند به همین دلیل با مادرم به خانه جمال باز گشتم که پلیس مرا دستگیر کرد.

حرف آخر؟

پشیمانم و عذاب وجدان دارم، باور کنید فریاد این ماجرا انقشی نداشته و بیگناه است.

بنا بر این گزارش، متهم برای تحقیقات بیشتر به دستور باز پرس ویژه قتل در اختیار ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران قرار دارد.

مرگ پیرزن تهرانی پیش از جلسه دادگاه یک شیطان

برابر اتهام آزار و اذیت پیرزن از خود دفاع کند اما صبح زن سالخورده و مرد آزارگر در دادگاه حاضر نشدند و دختر پیرزن با حضور در برابر قضات گفت مادرش فوت کرده است.

با فوت زن سالخورده قضات در برابر معمای پیچیده ای قرار گرفتند. آن ها دستور جلب مرد شیطان صفت را صادر کردند و قرار شد برای رازگشایی از این پرونده تحقیق از سایر اعضای خانواده پیرزن آغاز شود.

با این شکایت، زن سالخورده به پزشکی قانونی معرفی شد و کارشناسان در گزارشی تایید کردند که وی به تازگی تحت آزار و اذیت قرار گرفته است.

با اعلام نظر کارشناسان پزشکی قانونی پرونده برای رسیدگی به شعبه ۱۲ دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و قضات دادگاه مرد شیطان صفت را به دادگاه احضار کردند.

قرار بود وی دیروز در دادگاه حاضر شود و در

مرگ زن سالخورده چند روز بعد از شکایت تکان دهنده پلیس را در برابر معمای پیچیده ای قرار داد.

این زن مدعی شد از سوی یک آشنا هدف آزار قرار گرفته است. هفته گذشته پیرزنی ۸۰ ساله به نام طاعت به پلیس آگاهی رفت و از مرد ۴۰ ساله ای به نام داربوش شکایت کرد.

این زن گفت چند روز قبل مردی آشنا وقتی او تنها بود وی را آزار داده است.